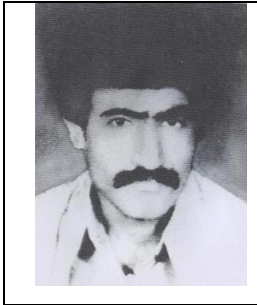


رفیق آخرداد سپاهی



در روستای " زابلی " در بلوچستان در سال 1332 در خانواده ای تنگ دست و زحمت کش متولد شد. پس از اتمام دوره دبیرستان، برای ادامه تحصیل در دانشگاه، در سال 51 ناچار به ترک زادگاه خود و اقامت در اصفهان گردید. با آغاز تنش های توده ای در سال 56 در اصفهان، فعال و خستگی ناپذیر در هر کجای سیل خروشان انقلابی توده ها حضور داشت. چنان که یک هفته ای در زندان ارتش شاه به جرم شرکت در تظاهرات محبوس شد. عشق به خاک و دیار سوخته اش از سوئی و توفان سیاسی 57 از سوی دیگر، تاب جدا ماندن از خلقش را از وی گرفته بود و بلافاصله پس از قیام بهمن به خاک تفتیده بلوچستان باز گشت تا به کار سازمان گری اراده و آگاه گری زحمت کشان و انقلابیون بلوچ پردازد. با اعلام موجودیت " راه کارگر" در تیر ماه 58، از نخستین هایی بود که در بلوچستان حول خط سرخ " راه کارگر"، تشکیلات سازمانگر بیداری و رزم خلق خود را پایه نهاد.

آخرداد، تمام انرژی و توان خود را که آمیزه ای از عشق و رنج قرن ها - عشق بی منتها به مردم رنج دیده، و رنج قرن ها ریسمان کنشی بهره کشان از گرده محرومین میهنی - را در خود متراکم داشت، برای پیش برد اهداف بلند انقلاب به کار می گرفت، تا تیشه قهر مقدس توده ها بر ریشه " صاحب منصبان" و فئودال ها و سرمایه داران، تیزتر و تیزتر گردد. صداقت و پر کاری اش در این راه، و هشیاری تحسین انگیزش هنگام رویارویی با دشمن، از خصائصی بود که آخرداد را محبوب هر که با وی آشنائی اندکی داشت، نموده بود. شادان، هر مسئولیتی را پذیرا می شد و بیش از آن، در انجام وظایف دیگران نیز خود را شریک می نمود. برخورد رفیق با دشمن، آن دو باری که به چنگ ضد انقلاب سلطنت و جمهوری اسلامی افتاد، برای درک هشیاری انقلابی و استواری عزمش خود، گویاست. نخستین بار به سال 53 در اصفهان به همراه سایرینی که در یک محفل توزیع آثار مارکسیستی فعالیت می کردند، توسط ساواک دستگیر و به سه ماه زندان محکوم شد. با اعلام سه ماه محکومیت، آخرداد، حکم " قضات" محکمه آریامهری را به خنده گرفت، و صادر کنندگان حکم را از این گستاخی و

به خاطر خنده، به صدور مجدد حکم - این بار شش ماه - واداشت! همین دوره زندان کافی بود که ورود مجددش را به دانشگاه مانع شوند. زندان شش ماهه البته آخرداد را آموزشگاهی بود غنی که کمونیسم را عمیق تر بیاموزد ... دومین بار اوایل سال 60 بود که در زاهدان توسط پاسداران فقهای حاکم اسیر شد و چون دشمن هویت واقعی او را نمی دانست، به صلابه اش کشید تا هویتش را اعتراف کند. آخرداد اما تمامی تلاش های آنان را در بازجویی و زیر شکنجه به بازی گرفت و پس از سه ماه شکنجه و فشار مداوم و بی امان که جلادان قادر به دست یافتن به هویت واقعی اش نگشتند، نفس بریده از تلاش بی فرجام رهایش ساختند.

وفاداری بی خدشه آخرداد به آرمان طبقه کارگر و شجاعت کم نظیرش در صحنه نبرد با دشمن، او را به یکی از پرتحرک ترین و فعال ترین رفقای ما در بلوچستان تبدیل کرده بود. پیکار شورانگیز در راه آرمان بلندش برای وی لحظه ای آرام و قرار نمی گذاشت و طبعاً گسست رابطه اش با سازمان که به دنبال ضربه دشمن بر بخشی از تشکیلات پدید آمده بود، برای وی تحمل ناپذیر بود. آخردادف پی گیرانه کوشید تا این گسست را ترمیم سازد، اما متأسفانه موفق نشد. این گسست رابطه اما نمی توانست برای وی گسست - حتی موقت - با پیمان تاریخی و آرمان سرخش را به همراه داشته باشد. لذا همراه با تعدادی از هواداران سچفخا (اقلیت) در تشکل دمکراتیک " جنبش آزادی خواهان بلوچ" به مبارزه علیه رژیم ولایت فقیه ادامه می دهد تا 31 فروردین 61 که در خانه ای تیمی در ایرانشهر، همراه با دو تن از رفقای اقلیت، مورد تهاجم وحشیانه پاسداران قرار گرفته و پس از چندین ساعت مقاومت قهرمانانه، به خیل شهیدان بی شمار راه سرخ پرولتاریا می پیوندد.